

## چرا دموکراسی با دامن نظریه؟\*

در سخنرانی‌ای که رونالد ریگان به سال ۱۹۸۲ میلادی در پارلمان انگلستان ایراد کرد، دفاع از دموکراسی را دارای جایگاهی محوری در جنگ سرد دانست: این جنگ فقط زمانی پایان خواهد یافت که دموکراسی در نبرد ایدئولوژیکش علیه توتالیترسیم (نام‌گرایی) پیروز شود. آنچه امروز "مطالعات دموکراسی" (Democratization Studies) نامیده می‌شود از عناصر این نبرده به شمار می‌آید. شاهد این مدعا نشریه‌ای است به نام جورنال آو دموکراسی (Journal of Democracy). این نشریه که توسط "بنیاد ملی دموکراسی" (National Endowment For Democracy) منتشر می‌شود هدف خود را صدور الگوی دموکراتیک قرار داده است. بنیاد مذکور که نیمه خصوصی است توسط دولت ریگان به سال ۱۹۸۳ تأسیس شد و قرار بود که ابزار مبارزه نظری و ارزشی با اتحاد جماهیر شوروی باشد. سه دلیل عمده مرا بر آن داشت که این نشریه را به منزله موضوع تحقیق برگزینم:

اولاً، این نشریه مکانی بود و هنوز نیز مکانی است که در آن اغلب چهره‌های شناخته شده "مطالعات دموکراسی" قلم زده و می‌زنند. از لاری دایموند و مارک پلاتنر که مؤسسين نشریه هستند و امروز نیز هنوز مسئول آن هستند اگر بگذریم به اسامی‌ای چون فرانسیس فوکویاما، ساموئل هانتینگتون، فیلیپ شمیتر، خوان لیتز، آلفرد ستیان، رابرت دال، سیمور لیپست، گی‌یرمو مک‌دانل، تامس کاروثر، لارنس وایتهد بر می‌خوریم. در کنار اینان نام متفکران دیگری چون آمارتیا سن و آدام پرزورسکی نیز گهگاه دیده می‌شود. بحث‌های فراوانی که

بازتاب آنها در صفحات این نشریه منتشر شد و دیدگاه‌هایی که در برابر یکدیگر قرار گرفتند به بهترین نحوی هم حساسیت این موضوع و هم سختی‌ها، تنش‌ها، زوایا و مشکلاتی را که برنامه پشتیبانی از دموکراسی به ویژه در تعریف و تبیین مفاهیمی که مبانی حقانیت نظری آن را تشکیل می‌دهند آشکار می‌کند.

دوم اینکه این نشریه توجه خاصی به تحول روند دموکراتیک شدن که شرایط آن طی دو دهه اخیر عمیقاً تغییر کرده است، نشان می‌دهد. به این معنا، پیگیری مباحث و پرسش‌هایی که طی دو دهه اخیر در این نشریه مطرح شده‌اند، به ما این فرصت را نیز می‌دهد که به تغییرات نامبرده نیز پی ببریم.

دلیل سوم برگزیدن این نشریه به منزله موضوع تحقیق، بیشتر به "جایگاه" آن - دست کم آن جایگاهی که مدیران مسئول آن می‌خواهند برای آن قائل باشند - مربوط است و کمتر برخاسته از "محتوا" و "تاریخ" آن است. مارک پلاتنر و لاری دایموند، هر دو آشکارا به آن جریانی وابسته‌اند که "نو محافظه‌کاری" (Neo-conservatism) نامیده می‌شود. پلاتنر مدتی مدیر مسئول نشریه پابلیک اینترست (Public Interest) بود، نشریه‌ای که این جریان حول آن شکل گرفت؛ و لاری دایموند به "بنیاد هور" وابسته است. در آغاز اولین شماره نشریه، مدیران مسئول آن بر لزوم هماهنگی گفتارهای مدافعان دموکراسی در تقابل شان با ایدئولوژی‌های ضد دموکراتیک مؤکداً پافشاری می‌کنند، چرا که این هماهنگی باعث تقویت و تحکیم آنها خواهد شد. هدف نشریه در این سرمقاله آغازین به این صورت بازگو می‌شود: به مقابله برخاستن با ایدئولوژی‌های اقتدارگرا و تام‌گرا از طریق دفاع فعال از دموکراسی؛ یعنی اثبات اینکه دموکراسی یگانه نظام مشروع است.

تجزیه و تحلیل مهمترین مبحث نشریه از این امر حکایت می‌کند که مشکلات نظری‌ای که پشتیبانی از دموکراسی با آن مواجه است فقط از تاریخ پیچیده روند آن ناشی نمی‌شوند، هر چند که این تاریخ نیز خود نه به آسانی قابل فهم است و نه از پیش دیدنی. این مشکلات، به نظرم بیشتر نتیجه فروپاشی الگوها و پارادایم‌هایی است که این موضوع حول آن شکل گرفته بود. این فروپاشی دو دلیل اصلی دارد: یکی ناشی از این است که به نظر می‌رسد در این زمینه ابداً نتوانست میان گفتار علمی و گفتار هنجاری تفاوت قائل شود وقتی که به موانع استدلالی گفتار جهانشمول در این زمینه برخورد کرد. دوم حاصل ناروشتنی مباحثی بود که درباره موضوع ایدئولوژی - که خودش هم چندان روشن نیست - در سال‌های دهه ۱۹۹۰ در گرفت.

پلاتنر که در سال ۲۰۰۵ فهرستی از فعالیت پانزده ساله نشریه ارائه می‌دهد، عمر آن را به سه دوره مجزا تفکیک می‌کند: در دوره اول، بحث‌ها عمدتاً حول مبحث "گذار به دموکراسی"

شکل گرفته بودند. به گفته پلاتنر این بحث موضوع اصلی نشریه در پنج سال اول موجودیتش بوده است. در دوره بعد بحث‌ها عمدتاً درباره "تحکیم" دموکراسی‌های نوپا بوده‌اند. دست آخر، بحث درباره دموکراسی، پس از ۱۱ سپتامبر با به زیر سؤال بردن تمامی الگوهای موجودی که تا آن روز این مبحث را سامان داده بودند وارد مرحله جدیدی شد.

### موج سوم و پروژه تدوین یک ایدئولوژی دموکراتیک

#### الف - دموکراسی به منزله نظام مشروع

به هنگام تعیین اهداف نشریه در اولین سرمقاله آن، مدیران مسئول نشریه بر دو اصل تأکید می‌کنند که به نظرشان به کارزاری که آغاز کرده‌اند مشروعیت می‌بخشد یکی داده‌ای است مردم‌شناسانه که می‌توان آن را به این صورت خلاصه کرد: واضح و مبرهن است که تمایل جهانشمولی به آزادی وجود دارد و این را "واقعیت تاریخ" آشکار ساخته است. دوم داده‌ای است تاریخی که عبارت است از رستاخیز دموکراتیکی که از سال‌های پایانی دهه هفتاد و سال‌های آغازین دهه هشتاد، جهان شاهد آن بوده است.



این حرکت تاریخی مردمان مختلف به سوی دموکراسی به منزله اساس آن چیزی معرفی می‌شود که نام آن را می‌توان کارزار "ایدئولوژی دموکراتیک" گذاشت و نشریه جرنال آو دموکراسی مایل است که به منزله مغز متفکر آن ایفای نقش کند. این همان چیزی است که ساموئل هانتینگتون نام آن را بر کتاب معروفش موج سوم دموکراسی<sup>۴</sup> گذاشته است و خلاصه‌ای از آن را در این نشریه ارائه می‌کند.<sup>۵</sup> در فاصله سال‌های ۱۹۷۴ تا ۱۹۹۰، سی کشور شاهد برآمدن جنبش‌هایی بودند که گذار به دموکراسی را برنامه خود قرار داده بودند. پیش از این، دوبار دیگر نیز جهان شاهد یک چنین موجی بوده است. بار اول در فاصله سال‌های ۱۸۲۰ تا ۱۹۲۶ که طی آن مجموعاً ۲۹ کشور به دموکراسی روی کردند. این موج با برآمدن نظام‌های اقتدارگرا در فاصله سال‌های دو دهه ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ از حرکت ایستاد. موج دوم پس از جنگ جهانی دوم سر بلند کرد و در سال ۱۹۶۳ جمعاً ۳۶ کشور در زمره کشورهای دموکراتیک به شمار می‌رفتند.

موج سوم دموکراسی با فروپاشی تعدادی از نظام‌های اقتدارگرای اروپای غربی آغاز شد. پرتقال در سال ۱۹۷۴، یونان در همان سال و اسپانیا در سال ۱۹۷۵ به جمع کشورهای دموکراتیک پیوستند. در آمریکای لاتین، پرو در سال ۱۹۸۰، آرژانتین از سال ۱۹۸۲ و پیرو جنگ فالکلند، اروگوئه در سال ۱۹۸۳ و برزیل در سال ۱۹۸۴ شاهد فروریختن نظام‌های اقتدارگری‌شان بودند. این حرکت با فروپاشی حکومت‌های استبدادی در فیلیپین در سال ۱۹۸۶، کره جنوبی در سال ۱۹۸۷ و به معنایی تابوان در سال بعد به سمت آسیای جنوب شرقی گسترش پیدا کرد. البته این موج سوم آشکارا مدیون فروپاشی نظام‌های توتالیتر در اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای اروپای شرقی که از اواخر دهه ۱۹۸۰ آغاز شد می‌باشد. اینک تجمیع این پدیده‌ها با یکدیگر و "موج" نامیدن آنها - یعنی نامی که هانتینگتون بر آن نهاد و به پیروی از او اکثر نویسندگان مقالات جرنال آو دموکراسی نیز چنین کردند - نامگذاری‌ای است که خود جای بحث دارد. نویسندگان بر این نظرند که می‌توان از وجود "موج" صحبت کرد زیرا می‌توان این حرکت تاریخی را همچون زنجیره‌ای دید. به عبارت دیگر، همانگونه که هانتینگتون می‌گوید با "پدیده‌ای شبیه به بهمین" قابل مقایسه است: دموکراسی، دموکراسی می‌آورد. یعنی دموکراتیک شدن یک حکومت، حکومت‌های دیگر را نیز به دموکراتیک شدن تشویق و ترغیب می‌کند.

دلیل دوم برای تجمیع این تجارب تحت مجموعه‌ای واحد (که به گفته هانتینگتون آغازگر واقعی عصر دموکراتیک است)<sup>۶</sup> آن است که در تمامی این تجارب عامل تعیین کننده مشترکی وجود دارد که باعث فروریختن نظام‌های اقتدارگرا بوده است و آن اینکه: تمامی این نظام‌ها

مشروعیت‌شان را نزد مردم و در درجه اول نزد نخبگان کشورشان از دست دادند. البته عوامل دیگری نیز در کار بوده‌اند. به عنوان مثال می‌توان از رشد اقتصادی بی‌سابقه سال‌های دهه ۱۹۶۰، تحول کلیسای کاتولیک به ویژه از دوره واتیکان دوم به بعد که خود به مقاومتی در برابر اقتدارگرایی تبدیل شد و دست آخر تغییر سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا نام برد. با اینهمه اُفت مشروعیت در مقام اول قرار دارد.<sup>۷</sup>

اینک از این منظر می‌باید در این موج دموکراتیک شدن میان نظام‌های اقتدارگرا و نظام‌های توتالیتر تفاوت قائل شد. از بین رفتن مشروعیت نظام‌های اقتدارگرا امری نسبتاً قابل فهم است. این نظام‌ها در یک قاعده کلی بر اقلیتی تکیه داشتند که نهادها و ارتش را در خدمت خود داشتند. آنچه جای بحث دارد، ضعف ایدئولوژیکی است که به نظام‌های توتالیتر سوسیالیستی نسبت داده می‌شود. به نظر می‌رسید که پشتیبانی گسترده مردمی از نهادها و نظام ارزشی سوسیالیستی ویژگی این نوع حکومت‌ها باشد. دست کم این چیزی است که اکثر تحلیل‌گران غربی در مورد آن توافق داشتند. این نظام‌ها را نظام‌هایی به شمار می‌آوردند که می‌توانند تا ابد بقا داشته باشند زیرا کنترل‌شان بر زندگی مردم کتلی تام بود، و نظام‌هایی بودند که می‌توانستند به سایر حکومت‌ها نیز سرایت کنند.<sup>۸</sup> به عبارت دیگر، سلب مشروعیت نظام‌های توتالیتر در چشم مردمی که تحت این نظام‌ها زندگی می‌کردند، موضوعش را که به گفته گرداندگان جورنال او دموکراسی به موضوعی حاشیه‌ای در اندیشه سیاسی مدرن تبدیل شده بود، بار دیگر در مرکز این تفکر قرار داد: سیاست، عمدتاً پشتیبانی مردم از یک نظام است.

این گفته چیزی نیست مگر دعوت به بازبینی ایده ایدئولوژی. یعنی بازبینی معنای اثباتی ایدئولوژی، نه در مقام توجیه‌گر سلطه بلکه در مقام مجموعه‌ای از اندیشه‌ها و ارزش‌ها که آگاهانه و عاقلانه آنها را می‌پذیریم و به این خاطر به آن مشروعیت می‌بخشیم. به این اعتبار پذیرش دموکراسی نیز پیش از هر چیز پذیرفتن "ایدئولوژی دموکراتیک" خواهد بود.<sup>۹</sup> اینک اگر درست باشد که دموکراسی نیازمند افراد دموکرات است، این ادعای جورنال او دموکراسی به این معناست که افراد دموکرات نیز نیازمند برگزیدن دموکراسی به منزله انتخابی عاقلانه هستند. به این صورت است که به حقانیت برنامه‌ای که مؤسسان این نشریه برای خود تعریف کرده‌اند پی می‌بریم: پیشبرد از دموکراسی، یعنی تلاش برای آگاهی دادن (به ویژه به نخبگان)؛ یعنی تلاش در راه "علم دموکراسی".

## دموکراسی و سرمایه داری

اما اولین مشکل در همین مرحله آشکار می‌شود و آن اینکه در این روند گذار چه جایگاهی

برای توسعه اقتصادی قائل می‌شویم؟ زمانی که هانتینگتون درباره موج سوم نظریه پردازی می‌کند از رشد اقتصادی سال‌های دهه ۱۹۶۰ صحبت می‌کند، بی‌آنکه در اهمیت این مسئله وارد شود. یعنی بدون آنکه این پرسش را پیش بکشد که آیا یک چنین رشدی در زمره شرایط لازم برای گام نهادن در راه دموکراسی است یا نه؟ آیا شرطی لازم و کافی است یا اینکه عاملی است که بودنش از نبودنش بهتر است ولی یک پیش شرط نیست؟ حال آنکه این پرسش‌ها برای پروژه‌ای که جورنال او دموکراسی برای خویش قائل شده است از اهمیتی تعیین کننده برخوردارند. برای درک اهمیت این پرسش‌ها، بگذارید آن را به زبان دیگری بازگو کنیم: آیا دموکراسی فقط یک خواست سیاسی است یا آنکه فقط نتیجه تمینات "انسان اقتصادی"؟ آیا باید حق را به الگوی توسعه گرایی‌ای بدهیم که در سال‌های ۱۹۶۰ دست بالا را داشت و بر این نظر بود که پیشبرد دموکراسی منوط به برقرار شدن اقتصاد بازار و سطح نسبتاً پیشرفته‌ای از رشد اقتصادی است؟

این موضوع که می‌توان به روشنی دید که چگونه پیشبرد دموکراسی به آن وابسته است، مفصلاً در یکی از شماره‌های نشریه که به مناسبت پنجاهمین سال انتشار کتاب سرمایه‌داری، سوسیالیسم و دموکراسی نوشته ژوزف شومپتر منتشر شده بود، مورد بحث قرار گرفت.<sup>۱۰</sup> می‌دانیم که شومپتر در این کتاب دو فرضیه بنیادین را مطرح می‌کند. یکی اینکه فروپاشی جامعه سرمایه‌داری اجتناب‌ناپذیر است و این به دلیل ستیزه‌جویی روزافزون نخبگان با اخلاق بورژوا در مقام کارآفرین است که به تضعیف آن منجر می‌شود، و دوم اینکه هرچند این سرمایه‌داری است که دموکراسی را به وجود آورده است، اما تناقضی میان سرمایه‌داری با سوسیالیسم وجود ندارد.

اکثر مباحث این شماره نشریه به ادعای دوم شومپتر یعنی پرسش از ارتباط میان سرمایه‌داری و دموکراسی اختصاص یافتند. مدخل‌های این شماره متعدد و گوناگون بودند، با اینهمه می‌شد دید که سه استدلال اصلی در اکثر مقالات بیشتر مورد توجه بودند.

۱- رابطه میان سرمایه‌داری و دموکراسی رابطه‌ای "نامتقارن" است. به این معنا که هرچند دموکراسی بدون سرمایه‌داری را نمی‌توان درجایی سراغ کرد، اما سرمایه‌داری می‌تواند بدون یک نظم دموکراتیک نیز برقرار گردد. کم نیستند نویسندگانی که با ذکر مثال چهار کشور آسیای جنوب شرقی که به ازدهای آسیا شهرت یافته‌اند، یعنی کره جنوبی، تایوان، سنگاپور و هنگ‌کنگ یادآور می‌شوند که نظام‌های اقتدارگرا نیز می‌توانند موجب تحرک اقتصادی باشند.<sup>۱۱</sup> به عبارت دیگر، هرچند سرمایه‌داری از جمله به این دلیل که فضا را برای جامعه مدنی باز می‌کند و یا به این دلیل که حقوق فردی را تضمین می‌کند؛ در خدمت دموکراسی است،

برعکس آن لزوماً درست نیست.

۲- فقدان این الزام زمانی آشکارتر می‌شود که متوجه باشیم که در درون اقتصاد بازار تهدیدهایی جدی برای دموکراسی نیز نهفته است، تهدیدهایی که رابرت دال منطبق آنها را به این صورت بازگو می‌کند. هر چند فساد اولین و آشکارترین این تهدیدها به شمار می‌رود، اما یگانه تهدید نیست. واقعیت آن است که اقتصاد بازار موجد نابرابری است. در چنین شرایطی، دموکراسی فقط زمانی می‌تواند پایدار بماند که ما بر فضیلت عمومی ضعیف‌ترین بخش‌های جامعه حساب کنیم. اگر یک چنین فضیلتی وجود نداشته باشد یا پیگیر نباشد، چاره‌ای باقی نمی‌ماند مگر اینکه آزادی بازار را به زور به کسانی که از آن نفعی نمی‌برند تحمیل کنیم. این تحمیل آشکارا چیزی نیست مگر نقض اصول دموکراسی لیبرال.<sup>۱۱</sup>

۳- هر چند ارتباطی مسلم میان دموکراسی و سرمایه‌داری وجود دارد، ارتباطی که تاریخ و تجربه آن را اثبات کرده‌اند، اما می‌توان دید که دلایل این ارتباط بیرون از حوزه خود اقتصاد قرار دارند. فوکویاما این حرف را به صورت نظریه بیان می‌کند: توسعه اقتصادی انسان‌ها را از نگرانی‌های مادی رها می‌کند و به این ترتیب فضایی را آزاد می‌کند که در آن افراد می‌توانند تمایل عمیق و ماهوی خود به شناسایی شدن را تبیین کنند که فقط دموکراسی لیبرال می‌تواند ارضا کننده آن باشد.<sup>۱۲</sup>



به این اعتبار، یعنی اکنون که معلوم شد که تمایل به دموکراسی اساساً سیاسی است و نه اقتصادی، می‌توان گفت که کارزارِ جورنال‌آو دموکراسی کارزاری کاملاً موجه است: پیشبرد دموکراسی یعنی پیشبرد اندیشهٔ دموکراتیک و تقویت آن به ویژه نزد نخبگان که دیدیم نقش مهمی در گذار به دموکراسی طی موج سوم ایفا کردند. از این رو، اصلِ تلاشی که یک علمِ فعالِ دموکراتیک باید ایفا کند چیزی نیست مگر جلوگیری از دلسردی‌ای که دموکراسی‌های جدید را تهدید می‌کند<sup>۱۴</sup>. از آنجا که این دموکراسی‌های جدید نمی‌توانند پاسخگوی توده‌های پرشوری باشند که انتظار داشتند نظام جدید برای‌شان بهبود وضع معیشتی را همزمان با نظم، عدالت و امنیت به ارمغان آورد، با خطر سلب مشروعیت روبرو شده و در نتیجه تضعیف می‌شوند.<sup>۱۵</sup> در نتیجه مهم آن است که از جمله از طریق و مشخصاً با به دست دادنِ تبیینِ مناسبی از دموکراسی، از توهماتی پیشگیری کرد که ممکن است ایدهٔ دموکراسی با خود به ویژه در دوران گذار به همراه بیاورد. از این رو، به معنایی تلاشِ نشریه‌ای همچون جورنال‌آو دموکراسی آن است که از ذوق‌زدگی عمومی نسبت به دموکراسی جلوگیری کند، چرا که این ذوق‌زدگی می‌تواند علیه دموکراسی عمل کند<sup>۱۶</sup>. یک چنین تلاشی شامل حد و مرز دادن به تعریفی است که از دموکراسی به دست می‌دهیم برای آنکه به تعریفی حداقلی برسیم (به سانِ تعریفی که شومپتر از آن به دست می‌دهد)<sup>۱۷</sup>، به عبارت دیگر تعریفی کاملاً عملی و گام به گام. به این معنا، دموکراسی چیزی نیست مگر رقابت برای قدرت از طریق انتخابات آزاد و رقابتی. در عین حال مسئولیت انتخاب‌شدگان را در قبال رأی‌دهندگان شامل می‌شود.<sup>۱۸</sup> از دموکراسی نباید ابداً بهبود وضع اقتصاد یا عدالت اجتماعی گسترده‌تری را انتظار داشت.<sup>۱۹</sup>

### از گذار به تحکیم: بازگشتی انتقادی به موج سوم

#### جهانشمولیتِ دموکراتیک و ویژگی‌های منطقه‌ای

پیشبرد دموکراسی از منظری که در خطوط پیشین توصیف شد نمی‌تواند جز بر مبنایی جهانشمول یا به عبارت دیگر بر مبنایی "عام" صورت پذیرد. از آنجا که از منظر توصیف شده، دموکراسی بیش از هر چیز به منزلهٔ انتخابی منطقی مطرح می‌شود، می‌توان از شرایط منطقه‌ای و تاریخی چشم‌پوشی کرد. در واقع از این دیدگاه، دموکراسی همچون بیانِ یک انتخاب عقلانی توصیف می‌شود، یعنی فقط و فقط دموکراسی است که می‌تواند باعث پیوند تمام و کمال افراد به یک نظام باشد، چرا که فقط دموکراسی است که خودمختاری افراد را تضمین می‌کند.

با اینهمه به نظر می‌رسد که ایدئولوژی دموکراتیکی که به این صورت ساخته و پرداخته می‌شد بر فرض‌هایی استوار است که نتایج سنگینی به همراه دارند. از آن جمله است توصیف



حداقلی‌ای که از دموکراسی داده می‌شود. به روشنی دیده می‌شود که با گسترش دامنهٔ توصیف (توصیفی که بتواند تجارب متفاوت گذار به دموکراسی را پوشش دهد)، ناچار از توان ادراکی آن کاسته می‌شود. همانطور که دایموند خاطر نشان می‌سازد، تحولاتی که موج سوم شاهد آن بوده است، مستلزم تشخیص میان دموکراسی‌های واقعی (دموکراسی‌های لیبرال) و شبه دموکراسی‌ها (یعنی دموکراسی‌های انتخاباتی) است.<sup>۲۱</sup> برخی از دموکراسی‌ها چیزی جز یک پوستهٔ توخالی نیستند و باید میان حکومت دموکراتیک و نظام دموکراتیک تفاوت قائل شد.<sup>۲۲</sup> به این معنا لازم خواهد بود که معیارهای دیگری به خدمت گرفته شوند تا میان این دموکراسی‌های جدید، آنهایی را که حقیقتاً ارزش این نامگذاری را دارند تشخیص دهیم. تمامی کسانی که تلاش کردند پاسخی به این پرسش بدهند در یک نکته اتفاق نظر دارند و آن اینکه: زمانی واقعاً می‌توان از دموکراسی صحبت کرد که قواعد دموکراتیک توسط تمامی مردم به منزلهٔ یگانه قانون بازی پذیرفته شده باشد.<sup>۲۳</sup>

تمامی این نکات در جهت کنار گذاشتن مفهوم "گذار" و پرداختن جدی‌تر به مفهوم "تحکیم" می‌انجامند؛ چرا که به نظر می‌رسد این دومی امکانات بهتری را برای گشودن باب بحث در چارچوب فرهنگ و آداب و رسوم سیاسی در اختیار می‌گذارد.<sup>۲۴</sup> به این اعتبار با یک تغییر دوگانه در افق تخصص در باب دموکراتیک شدن روبرو می‌شویم. اولاً در حوزهٔ مفهومی که "تعمیق" دموکراسی و نه گسترش آن مد نظر قرار می‌گیرد و دوم در حوزهٔ تاریخ که بحث "موج" جای خود را به بحث دربارهٔ «رکود» می‌دهد.<sup>۲۵</sup>

با اینهمه، تغییر افق تحقیق نباید موضوع مهم‌تری را از دید پنهان کند و آن اینکه یک چنین تغییر مسیری با جایجایی نظری مهمی همراه می‌باشد. همانطور که دیدیم، آنجا که مفهوم گذار اعتبار خود را از جهانشمولیتش می‌گرفت، مفهوم "تحکیم" باید الزاماً موارد خاص را در نظر بگیرد.<sup>۲۶</sup> در واقع نیز راه‌های متعددی برای تحکیم دموکراسی وجود دارد. به عبارت دیگر، دموکراسی نمی‌تواند فقط به منزلهٔ برگزاری انتخاباتی آزاد و رقابتی فهمیده شود. یگانگی انتخاباتی نباید چندگانگی راه‌ها را پنهان کند. دوم اینکه در بحث "تحکیم" تأکید بر حفظ دموکراسی است و نه گسترش آن. در واقع بحث از فضاها و حوزه‌های جغرافیایی، یعنی بحث مکان به بحث ماندگاری، یعنی بحثی در زمان تبدیل می‌شود. اینک این جایجایی با مشکلی شناخته شده و اساسی روبرو می‌شود: آیا می‌توان برای حفاظت از دموکراسی به کارهای غیردموکراتیک دست زد؟ و آیا در این صورت تناقضی میان اهداف و ابزار یعنی میان الزامات "مشروعیت" و نیازهای "حفاظت" به وجود نمی‌آید؟<sup>۲۷</sup> به نظر می‌رسد که این تناقض نقطهٔ حساسی در مباحث مربوط به تحکیم دموکراسی باشد.

به این معنا که یا می‌پذیریم که در دموکراسی‌های نوپا بتوان با توسل به "وضعیت استثنایی" (همانطور که در آمریکای لاتین اینکار چندین بار انجام گرفت)<sup>۲۷</sup> قدرت اجرایی را متمرکز کرد و از طریق مصوبات حکومت کرد، یا پذیرش ریسک اینکه وضع هیچوقت به حالت عادی بازنگردد؛ یا اینکه از اعلام "وضعیت استثنایی" با عنایت به اینکه این دموکراسی‌ها نوپا تر از آن هستند که بتوانند آن را کنترل کنند، صرفنظر کرد و شاهد بود که چگونه نیروهای غیردموکراتیک به لطف بازی انتخاباتی قدرت را به دست می‌گیرند.

دستِ آخر اینکه، اگر ملاحظات اقتصادی در مباحثِ مربوط به گذار کنار گذاشته شده بودند، از آن جهت که ممکن بود باعث گمراهی در جستجویِ عللی باشند که باعث برون رفت از نظام‌های اقتدارگرا می‌شوند<sup>۲۸</sup>، اینک در حوزه مسائل مربوط به تحکیم دموکراسی‌های جدید باید کاملاً مد نظر قرار گیرند. به عبارت دیگر، اگر توسعه اقتصادی پیش‌شرطی برای دموکراتیک شدن نیست، در زمره شروط لازم برای یک دموکراسی ماندگار به شمار می‌رود. این، دستِ کم آن چیزی است که در نوشته مهم آدام پروزورسکی به روشنی نشان داده می‌شود. او نشان می‌دهد که هرچند ممکن است دموکراسی در کشوری فقیر مستقر گردد، تجربه اثبات می‌کند که توسعه اقتصادی به همراه اراده برای کم کردن نابرابری‌ها برای تحکیم دموکراسی‌های جدید الزامی هستند.<sup>۲۹</sup>

### کدام الگوی گذار؟

مجموعه این مشکلات باعث شد که الگوی پشتیبانی از دموکراسی به آن شکل که از اوایل سال‌های ۱۹۹۰ صورت‌بندی شده بود، زیر سؤال برود. این زیر سؤال رفتن ابتدا مفهوم تحکیم را که نارضایتی‌هایی را موجب شده بود، شامل شد؛ سپس خود پارادایم گذار را نیز در بر گرفت.

اولین رشته انتقادات که از جمله توسط گی یرومو آدانیل تبیین شدند حول دو استدلال اصلی شکل گرفتند<sup>۳۰</sup>: استدلال اول به "ناروشنی" مفهوم تحکیم اشاره دارد: چه زمانی می‌توان گفت که یک دموکراسی تحکیم یافته است؟ از چه زمانی به بعد می‌توان گفت که آداب و رسوم دموکراتیک شده‌اند؟ در واقع چیزی به ما اجازه نمی‌دهد که بگوییم معیار روشنی در این زمینه در دست است (زیرا دیدیم که برگزاری انتخابات آزاد و رقابتی برای تشخیص استحکام یک دموکراسی کافی نبود). استدلال دوم بُعد "مردم‌شناسانه" این مفهوم را زیر سؤال می‌برد؛<sup>۳۱</sup> بُعدی که تمایل دارد از دموکراسی غربی الگویی برای تمامی انواع دموکراتیک شدن‌ها بسازد. همچنین این استدلال دو وجه "غایت‌شناسانه" این صورت‌بندی را مورد شک قرار می‌دهد؛

و جهی که روند دموکراتیک شدن را پیشرفتِ طبیعی به سمتِ یگانه نظامی می‌داند که گویا توان ارضای میلِ جهانشمول به آزادی را داراست.<sup>۳۱</sup>

دومین رشته انتقادات حتی از دسته اول نیز ریشه‌ای‌تر بودند و بازتاب وسیعی در "مطالعات دموکراسی" داشتند. این انتقادات از طرفِ توماس کاروتر معاون مطالعات "بنیاد کارنگی برای صلح جهانی" مطرح شدند و خود پارادایم گذارشناسی را زیر سؤال بردند، یعنی هم اندیشه گذار را و هم اندیشه اساساً وابسته به آن، یعنی اندیشه تحکیم را. ادعای این پارادایم آن است که حکومتی که برآمده از فروپاشی یک نظام اقتدارگراست، به خودی خود و با گذار از مراحل معینی به سوی یک نظام دموکراتیک می‌رود. همچنین، این پارادایم مدعی است که انتخابات، جوهره دموکراسی هستند و شرایط اجتماعی فرهنگی اهمیت زیادی در این ارتباط ندارند. به نظر کاروتر، موج دموکراتیک شدن سال‌های ۱۹۹۰-۱۹۸۰ بر این هر دو ادعا خط بطلان می‌کشد. به نظر او، عرصه میانی‌ای وجود دارد ("عرصه خاکستری"). بسیاری از حکومت‌هایی را که در زمره موج سوم دموکراسی به شمار آمده‌اند نه می‌توان اقتدارگرا نامید و نه دموکراتیک.<sup>۳۲</sup> در واقع پارادایم گذارشناسی، این تجارب را درست بازتاب نمی‌دهد؛ این پارادایم، بر ویژه بودن تاریخی و شرایط خاص هر تجربه سایه می‌افکند. به عبارت دیگر بیش از آنکه به امر پیشبرد دموکراسی مدد رساند، به آن لطمه می‌زند.

اهمیت این انتقادات از جمله به این دلیل بود که باعث شدند بحث از موضوع پیشبرد دموکراسی دور شود و به موضوع نظریه پردازی درباره آن گرایش پیدا کند. به این ترتیب، پاسخ‌هایی که از سویی به ادانل داده شد و از سوی دیگر به کاروتر داده شدند تأکیدشان را بر دو بُعد ساختاری پیشبرد دموکراسی به آن صورت که از سال‌های ۱۹۹۰ انجام شده بود، گذاشتند. اول بُعد «نوع مثالی» بودن مفاهیم را یادآور شدند. یعنی گفته شد که مفاهیم دموکراسی و تحکیم ابدأ ادعای همسازی دقیق یا تجارب تاریخی ملل مختلف را نداشته‌اند؛ آنها فقط به منزله الگوهای بودند که به نظریه پردازان این امکان را می‌دادند که این تجارب را درک کنند.<sup>۳۳</sup> دوم و به ویژه بُعد هنجاری این مفاهیم را یادآور شدند: یعنی گفته شد که این مفاهیم ابدأ توصیفی نبوده‌اند بلکه جنبه دستوری داشته‌اند. جواب‌هایی را که تعدادی از "عمل گرایان" برنامه پیشبرد دموکراسی به کاروتر دادند می‌توان به این صورت خلاصه کرد:<sup>۳۴</sup> درست که تعلق برخی حکومت‌ها به "عرصه خاکستری" این فکر را که راه دموکراسی به صورت روندی طبیعی طی می‌شود زیر سؤال می‌برد؛ اما مانع از آن نیست که گذار به دموکراسی را به صورت روندی که به یگانه نظام قابل قبول می‌انجامد تبیین کنیم. چشم اندازی که مدافعان پیشبرد دموکراسی ترسیم می‌کنند ابدأ اثبات گرایانه نیست، حرف آنها این است که پارادایم

مذکور راه را نشان می دهد، اصولی را صورت بندی می کند که باید رعایت شوند، نه اینکه بگویند حتماً رعایت می شوند.

از تمامی این ایراداتی که به أدانل و کاروتر گرفته شد، دو نتیجه مهم حاصل می شود. از یک سو اینکه پارادایم گذارشناسی بر صورت بندی حدافلی و جهانشمول از دموکراسی استوار نیست بلکه بر آن جهانشمول بودنی استوار است که از اصول هنجاری آن استتاج می شوند؛ اصولی که نباید آنها را برای تفسیر تاریخ بلکه برای هدایت آن به کار گرفت. از سوی دیگر و در نتیجه، به نظر می رسد که پیشبرد دموکراسی تغییر جهت داده است. یعنی آنچه که ابتدائاً به منزله بازتابی به شمار می آمد از وقایعی که موج سوم نام گرفتند و هدفش جلوگیری از دلسرد شدن مردم بود، اینک خود را بیشتر در ردای یک رزمنده می دید، یا دست کم در نقش چیزی که باید در شأن بعد هنجاری اش ظاهر شود، بدون اینکه تلاشی کند تا حقانیت خود را از تاریخ جهانی استتاج نماید.

### دموکراتیک شدن بعد از ۱۱ سپتامبر: بدبینی تاریخی و شکاکیت نظری

در آغاز سال های ۲۰۰۰، پیشبرد دموکراسی با دو نوع مسئله روبرو بود. نوع اول مسائل نظری بودند: آیا فاصله فزاینده میان تجزیه و تحلیل روندهای دموکراتیک شدن و اراده صدور یک نظام سیاسی آزاد که گمان آن می رود که بر خواستی جهانشمول استوار است، پیشبرد دموکراسی را کم کم به نوعی ایدئولوژی تبدیل نکرده است؟ ایدئولوژی نه به آن معنا که بنیانگذاران این نظریه می فهمند، بلکه ایدئولوژی در معنای تصغیری آن؛ یعنی دقیقاً همان چیزی که این بنیانگذاران می خواستند از آن پرهیز کنند. نوع دوم مسائل، بیشتر تاریخی بودند و به نتایج واقعه ۱۱ سپتامبر مربوط می شدند. در اینجا بحث بر سر شیوه های نسبتاً جدید دموکراتیک شدن است؛ دموکراتیک شدن هایی که برآمدن شان نه نتیجه شورش مردم بلکه حاصل مداخله نیروهای بین المللی از بیروناست. افغانستان و عراق نمونه های جدیدی در این زمینه هستند که اخیراً به فهرست طولانی کشورهای چونی نامی بیا، نیکاراگوئه، هائیتی، کامبوج، موزامبیک، بوسنی، کوسوو، سیلان، تیمور شرقی پیوسته اند تا نوع جدیدی از حکومت ها را تشکیل دهند، که البته در آنها دموکراتیک شدن با نوع معینی از موانع نیز روبروست.<sup>۳۴</sup>

نتیجه این دو نوع مسئله این بود که بار دیگر بحث های نظری در حوزه پیشبرد دموکراسی جهت جدیدی را اتخاذ کردند. در واقع، اکنون دیگر نه بحث بر سر این بود که روند دموکراتیک شدن به منزله ثمره پیوستن عقلانی نخبگان یک نظام به این اندیشه فهمیده شود؛ و نه بر سر

تأثیر بهمن گونه‌ای که موج دموکراتیک شدن در سایر کشورها دارد. بلکه بحث بار دیگر بر سر شرایط لازمی بود که استقرار دموکراسی به آن نیاز دارد. به ویژه نیاز فرهنگی هماهنگ بودن با ارزش‌های دموکراسی لیبرال و همچنین نیاز به ساختارهای مستحکمی که بتوانند وجود یک دولت قانونی را تضمین نمایند.

### شرایط فرهنگی

پس از ۱۱ سپتامبر، پرسش از هماهنگی میان ارزش‌های دموکراتیک و فرهنگ‌های غیرغربی به یک دلنگرانی محوری تبدیل شد. این دلنگرانی بر آن زمینه نظری‌ای استوار شد که به باور بسیاری، چرخش کاملی بود در اندیشه ساموئل هانتینگتون. در سال ۱۹۹۶، هانتینگتون کتابی را منتشر کرد به نام رویارویی تمدن‌ها و بازسازی نظم نوین جهانی که در آن با استناد به اینکه اسلام و کنفوسیوس فرهنگ‌هایی یکپارچه هستند، رودرویی این دو را با غرب اجتناب‌ناپذیر دانست. به ناچار با غرب رو در رو خواهند شد. از این موضوع دو نتیجه مهم در زمینه پیشبرد دموکراسی نتیجه می‌شود: از سویی غرب نباید فکر کند که ارزش‌هایش (که دموکراسی لیبرال در صف مقدم آن قرار دارد) جهانشمول هستند؛ این یعنی از سوی دیگر موضوع پیشبرد دموکراسی را - هر چند نباید فراموش کرد- باید مورد بازبینی قرار داد. این پیشبرد مسیر تأثیر ارزش‌های غرب بر فرهنگ‌های غیرغربی می‌گذرد.<sup>۳۷</sup>



پرسش از فرهنگ در چنین چارچوبی نیازمند بررسی‌ای متفاوت است. مباحث پیرامون گذار، دست‌کم در شکل اولیه‌اش، بر لزوم استقرار یک فرهنگ دموکراتیک در کشورهایی که از اقتدارگرایی خلاصی یافته‌اند، تأکید می‌کردند. فرهنگ دموکراتیک یعنی اخلاق، منش، سنن و آداب و رسوم دموکراتیک. اما آنچه این مباحث در عین حال متذکر می‌شدند آن بود که یک چنین فرهنگی مگر در طولانی مدت مستقر نخواهد شد و پیشبرد دموکراسی باید در دوران گذار روی عوامل دیگری حساب کند؛ از آن جمله پیوستن عقلانی نخبگان نظام به اندیشه دموکراتیک<sup>۳۸</sup>.

با باز شدن باب مباحث جدید در این زمینه، پرسش از فرهنگ به نوع دیگری صورت‌بندی شد. اینک مسئله بر سر این بود که دانسته شود آیا این فرهنگ‌ها "ذاتاً در برابر روند دموکراسی مقاومت می‌کنند یا نه؟". این بحث به شکل گسترده‌ای در نشریه مطرح شد. به این اعتبار مقاله‌های متعددی - که ارائه خلاصه‌ای از آنها در اینجا غیرممکن است - درباره اسلام منتشر شدند.<sup>۳۹</sup> با اینهمه، در این مباحث محور غالبی وجود دارد و آن اینکه مذهب اسلام دارای یک سنت لیبرالی روشن‌نگر است که با بنیادگرایی مقابله می‌کند، به ویژه از آن رو که با جوهرگرایی غیرتاریخی مخالف است. این سنت از جمله قائل به تاریخی بودن تبیین‌های متفاوت اسلامی است و به همین دلیل نیز به روی ارزش‌های مدرنیته باز است.<sup>۴۰</sup> این سنت روشن‌نگر اسلامی بر این نظر است که انسان آزاد به دنیا می‌آید و از جمله در انتخاب اعتقادات خود آزاد است؛ این سنت همچنین مدافع آزادی‌های فردی و دولت محدود است.<sup>۴۱</sup> استدلال‌هایی از این دست به رد ادعای هانتینگتن می‌انجامند. به این معنا که نشان می‌دهند تمدن‌های غیرغربی مانعی در مقابل دموکراسی نیستند و اگر رویارویی‌ای هست، آن را باید در داخل هر تمدن جستجو کرد و نه میان تمدن‌ها.<sup>۴۲</sup> به این اعتبار، پیشبرد دموکراسی می‌تواند ادعای جهان‌شمول بودن خود را حفظ کند.

## دولت و دموکراسی

آیا دموکراسی می‌تواند از خیر یک دولت قوی که نظم و امنیت را تضمین کند بگذرد؟ این پرسشی است که از سوی طرفداران نظریه "توالی" مقابل نظریه پردازان پشتیبانی از دموکراسی گذاشته شد.<sup>۴۳</sup> این نظریه مبتنی است بر این ادعا که دموکراسی فقط زمانی میسر است که بتوان دولتی داشت نسبتاً بی‌طرف که بتواند حکومت قانون را در کشور برقرار کند. از این منظر، دموکراتیک شدن لزوماً امر خوبی نیست؛ زمانی می‌تواند خوب باشد که شرایط دولتی آن فراهم آمده باشد، و خوب نیست چنانچه دولت ضعیف بوده یا تحت سلطه یک جناح

باشد. اما یک چنین نظریه‌ای نه بر بحث پیشبرد دموکراسی به آن صورت که نشریه جورنال آو دموکراسی با تمامی پیچیدگی‌هایش از آن دفاع می‌کند بی تأثیر است و نه بر فعالیت‌هایی که دولت جورج بوش پس از ۱۱ سپتامبر آغاز کرده است. در عین حال این نظریه، تعدادی از اصول برنامه پیشبرد دموکراسی را زیر سؤال می‌برد و متضمن بازگشتی است به تحلیل موج سوم و روند دموکراتیک شدن سال‌های ۱۹۹۰.

زمینه برآمدن نظریه توالی بدبینی ای است که از اواخر دهه ۱۹۹۰ آرام آرام "مطالعات دموکراسی" را در بر گرفت. بسیاری از متفکران به این نتیجه رسیدند که روند دموکراتیک شدن به عوض اینکه به روی کار آمدن حکومت‌هایی بینجامد که در آنها آزادی‌های فردی تضمین می‌شوند و قدرت محدود است، به برآمدن دموکراسی‌های غیرلیبرال منتهی شده اند، مثلاً در آمریکای لاتین. اغلب این متفکران همانند فرید ذکرابا<sup>۲۳</sup> در جورنال آو دموکراسی قلم نمی‌زدند اما بازتاب بدبینی شان که توسط جنگ عراق تغذیه می‌شد<sup>۲۴</sup> و برنامه کلی این نشریه را به خطر می‌انداخت<sup>۲۵</sup>، به طور گسترده در این نشریه بازتاب می‌یافت و کاملاً با آن شوقی که موج سوم موجب شده بود در تناقض بود.

پارادایم گذار که برنامه پیشبرد دموکراسی بر پایه آن استوار شده بود، بر این نظر بود که دولت مانع بالقوه‌ای است در مقابل یک دموکراتیک شدن پیشرفته. می‌باید که امکانات دخالتش کم و توانایی عملش محدود می‌شد تا نیروهای جامعه مدنی آزاد گردند. اما تاریخ بازگشت از این نظریه را الزامی ساخت. پرسش این شد که آیا در این بحث میان "گستره دولت" و "قدرت" وی خلط مبحث نشده است؟



دولت اقتدارگرا دولتی است با گستره‌ای حداکثر و به این معنا نیز سرکوبگر است؛ اما به این خاطر لزوماً یک دولت قوی نیست. یعنی دولتی که بتواند حکومت قانون را برقرار سازد و نظم و ثبات را تضمین کند.<sup>۲۷</sup> و بالعکس اغلب شاهد بوده‌ایم که اقتدارگرایان دستگاه دولت را برای رسیدن به منافع خود به کار گرفته‌اند و آن را تضعیف کرده‌اند. حال آنکه یک دولت حداقلی لیبرال گستره محدودی دارد، اما قوی است برای آنکه بر وظائف اصلی اش متمرکز است و مردم نیز آن را مشروع می‌دانند. فوکویاما، همصدا با کاروتر<sup>۲۸</sup> نتیجه می‌گیرد که باید پذیرفت که دموکراتیک شدن متضمن کارکرد درست دولت است.

اما این عقب‌نشینی در مقابل طرفدارانه نظریه "توالی" بدون مشکل نیست. کافی نیست بگوییم که یک گذار دموکراتیک نمی‌تواند بدون یک دولت حافظ حکومت قانون موفق شود، رابطه ای را که این دولت با دموکراسی دارد نیز باید روشن کرد. در واقع به نظر می‌رسد که در یک دور باطل گرفتار شده‌ایم: درست که وجود یک دولت برای دموکراسی الزامی است، اما این دولت نه فقط نباید دولتی اقتدارگرا (یعنی ناتوان از تضمین حکومت قانون) باشد، بلکه نمی‌تواند حاصل یک مداخله خارجی نیز باشد (زیرا در این صورت فاقد مشروعیت خواهد بود چون در یک انتخابات آزاد برگزیده نشده است). به این معنا تقریباً واضح است که با محظوری روبرو هستیم: دموکراتیک شدن موفق نخواهد شد مگر اینکه دولتی کاملاً دموکراتیک داشته باشیم.<sup>۲۹</sup> به این اعتبار، دموکراسی در کشورهایی که درگیر جنگی هستند که در آن نیروهای خارجی حضور یافته‌اند، لزوم برپایی دولت را همچون امری الزامی آشکار می‌کند؛ اما این وضعیت همچنین تناقضی را که یک چنین دولتی در آن گرفتار است نیز به وضوح نشان می‌دهد. تناقضی ناشی از اینکه چنین دولتی از برطرف کردن تضاد میان "هدف" (که رسیدن به یک دولت مشروع مورد پذیرش مردم است) و "وسایل رسیدن به این هدف" (که همان مداخله خارجی باشد و تأسیس فی البداهه نهادهایی دولتی که به احتمال زیاد مردم آن را چندان مشروع نخواهند دانست ناتوان خواهد بود.

## یادداشت‌ها:

\* اصل این مقاله در نشریه اسپری منتشر شده است:

Florent Guénard, « La promotion de la démocratie : une impasse théorique », *Esprit*, no. 341, janvier 2008, pp. 121 - 135.

۱- در این زمینه بنگرید به مقاله زیر:

Francis Fukuyama, *D'où viennent les néo-conservateurs?*, trad. D. A. Canal, Paris, Grasset, 2006, p. 47

ss.



- 2 - "Why the Journal of Democracy?", *Journal of Democracy*, vol. 1, no. 1, January 1990, pp. 3-5.
- 3 - "Building Democracy after Conflict. Introduction", *Journal of Democracy*, vol. 16, no. 1, January 2005, pp. 5-8.
- 4 - Samuel Huntington, *The Third Wave: Democratization in the Late Twentieth Century*, University of Oklahoma Press, 1991. vol. 2, no. 2,
- 5 - Samuel Huntington, "Democracy's Third Wave", *Journal of Democracy*, vol. 2, no. 2, Spring 1991, pp. 12-34.
- 6 - Samuel Huntington, "After Twenty Years, The Future of the Third Wave", *Journal of Democracy*, vol. 8, no. 4, October 1997, pp. 3-12.
- 7 - F. Fukuyama, "The Primacy of Culture", *Journal of Democracy*, vol. 6, no. 1, January 1995, p. 8; Samuel Huntington, "Democracy's Third Wave", op. cit. p. 13; P. Schmitter, "Dangers and Dilemmas of Democracy", *Journal of Democracy*, vol.5, no.2, April 1994, pp. 57-58.
- 8 - F. Fukuyama, *La Fin de l'histoire et le dernier Homme*, trad. D. A. Canal, Paris, Flammarion, 1992, p. 48 et ss.
- ۹- "ایدئولوژی ... آن سطحی از باورهای هنجاری است که بر درست یا غلط بودن نهادهای دموکراتیک و ساختارهای پشتیبان اقتصادی آن ناظر است. این سطح ... عرصه ای از خودآگاهی است که تغییراتِ بیشتری در مورد مشروعیت می تواند در آن یکشنبه اتفاق بیفتد". بنگرید به مقاله یاد شده از فوکویاما در پانویس ۷. "اولویت فرهنگ".
- 10 - *Journal of Democracy*, vol.3, no.3, July 1992.
- 11 - Peter L. Berger, "The Uncertain Triumph of Democratic Capitalism", *Journal of Democracy*, vol.3, no.3, July 1992, p. 11 and ff.; F. Fukuyama, "Capitalism and Democracy: The Missing Link", *ibid*, p. 105 and ff.; Seymour Martin Lipset, "Reflections on Capitalism, Socialism and Democracy", *ibid*, p. 52 and ff.
- 12 - Robert Dahl, "Why Free Markets are Not Enough", *Journal of Democracy*, vol.3, no.3, July 1992, p. 84 and ff.
- 13 - F. Fukuyama, "Capitalism and Democracy: The Missing Link", *ibid*, p. 106.
- 14 - P. Schmitter, "Dangers and Dilemmas of Democracy", op. cit., p.72.
- 15 - Samuel Huntington, "Democracy's Third Wave", op. cit., p.19.
- ۱۶- خوان لیتنر و آلفرد استپان به خوبی یک چنین برنامه ای را توصیف می کنند: "ما مطمئن هستیم که چنانچه نظریه پردازان دموکراسی تبیین درستی از چیزهایی که واقعاً مانع هستند و چیزهایی که در زمره موانع به شمار نمی آیند به دست دهند، این امر خطرِ دلسردی از دموکراسی را کاهش می دهد و به یافتن راه‌های که با موانعی کمتری روبرو هستند کمک می رساند". بنگرید به مقاله:
- J. J. Linz & A. Stepan, "Toward Consolidated Democracies", *Journal of Democracy*, vol.7, no.2, April 1996, p.23.
- 17 - Schumpeter, op. cit., p. 354 and ff.
- 18 - P. Schmitter & T. L. Karl, "What Democracy is ... and is Not", *Journal of Democracy*, vol.2, no.3, Summer 1991, p.76.
- ۱۹- به عنوان مثال دایموند می نویسد: "در همه جا حکومت‌های دموکراتیک این وسوسه را دارند که برنامه‌های شان را در ارتباط با انتخابات بعدی برنامه ریزی کنند ... اینکار هر چند میتواند در کوتاه مدت سیاست خوبی به شمار رود، اما سیاست

اقتصادی خوبی به شمار نمی رود". بنگرید به:

- L. Diamond, "Three Paradoxes on Democracy", *Journal of Democracy*, vol.1, no.3, Summer 1990.
- شمیتر و کارل نیز در همین ارتباط می‌نویسند: "دموکراسی لزوماً با خود نه رشد اقتصادی را به همراه می‌آورد، نه صلح اجتماعی، نه کارکرد بهتر دیوانسالاری، نه سیاستی منسجم، نه اقتصاد بازار آزاد ...". بنگرید به:
- P. Schmitter & T. L. Karl, "What Democracy is ... and is Not", *op. cit.*, p.87.
- 20- L. Diamond, "Is the Third Way Over?", *Journal of Democracy*, vol.7, no.3, July 1996, p. 21 and ss;
- P. Schmitter, "Dangers and Dilemmas of Democracy", *op. cit.*, p.59.
- 21- G. O'Donnell, "Delegative Democracy", *Journal of Democracy*, vol.5, no.1, January 1994, pp. 56.
- 22 - J. J. Linz & A. Stepan, "Toward Consolidated Democracies", *op. cit.*, p. 15; P. Schmitter, "Dangers and Dilemmas of Democracy", *op. cit.*, p.58; G. O'Donnell, "Illusion about Consolidation", *Journal of Democracy*, vol.7, no.2, April 1996, pp. 41.
- 23- L. Diamond, "Toward Democratic Consolidation", *Journal of Democracy*, vol.5, no.3, July 1994.
- درباره چگونگی جایگزین شدن بحث گذار توسط بحث تحکیم بنگرید به:
- N. Guilhot et P. Schmitter, "De la transition à la consolidation. Une lecture rétrospective des *democratization studies*"; *Revue Française de sciences politiques*, vol : 50, no : 4-5, août-octobre 2000, pp.615-631.
- 24 - L. Diamond, "Is the Third Way Over?", *op. cit.* p. 31 ff.
- 25 - J. J. Linz & A. Stepan, "Toward Consolidated Democracies", *op. cit.*, p. 16; *Problems of Democratic Transition and Consolidation*, Baltimore/London, The Johns Hopkins University Press, 1996, p. 6 ff.
- 26 - P. Schmitter, "Dangers and Dilemmas of Democracy", *op. cit.*, p. 63; J. J. Linz & A. Stepan, "Toward Consolidated Democracies", *op. cit.*, p. 16; S. Huntington, "Democracy for the Long Haul", *Journal of Democracy*, vol.7, no.2, April 1996, p. 9 and ff.
- 27 - S. Huntington, "Democracy for the Long Haul", *op. cit.* p. 9-10.
- 28 - G. O'Donnell, "Do Economists know best?", *Journal of Democracy*, vol.6, no.1, January 1995, p. 23-4.
- F. Fukuyama, "Confucianism and Democracy", *Journal of Democracy*, vol.6, no.2, April 1995, p. 21-2.
- 29 -A. Przeworski, M. Alvarez, J. A. Cheibub, F. Limongi, "What makes democracies endure?", *Journal of Democracy*, vol.7, no.1, January 1996. Stephan Haggard, Robert Kaufman, "The Challenges of Consolidation", *Journal of Democracy*, vol.5, no.4, October 1994, p 6.
- 30 - G. O'Donnell, "Illusion about Consolidation", *op. cit.*; Andreas Schedler, "What is Democratic Consolidation?", *Journal of Democracy*, vol.9, no.2, April 1998.
- 31 - G. O'Donnell, "Illusion about Consolidation", *op. cit.* p. 43
- 32 - *ibid.*, p. 38.
- 33 - T Carothers, "The end of the Transition Paradigm", *Journal of Democracy*, vol.13, no.1, January 2002, p. 9.
- 34 - R. Gunther, P. Nikoforos Dimandouros, H. J. Puhle, "O'Donnell's illusions: A Rejoinder", *Journal of Democracy*, vol.7, no.4, October 1996, p. 152.

35 - Chia Nodia (From the Caucasian Institute for Peace), "The Democratic Path", *Journal of Democracy*, vol.13, no.3, July 2002; Kenneth Wollack (President of the National Democratic Institute), "Retaining the Human Dimension", *ibid*; Gerald Hyman (Director of the European Office of U.S. Agency for International Development), "Tilting at Straw Men", *ibid*.

۳۶- در این زمینه بنگرید به پرونده کاملی که توسط جورنال آو دموکراسی در شماره اول سال ۲۰۰۵ منتشر شد:

*Building Democracy after Conflict*, *Journal of Democracy*, vol. 16, no. 1, 2005.

37 - Samuel Huntington, "After Twenty Years, The Future of the Third Wave", *op. cit.* pp. 3-12.

38 - F. Fukuyama, "The Primacy of Culture", *Journal of Democracy*, vol. 6, no. 1, January 1995, p. 8

۳۹ - از آن جمله بنگرید به شماره ۴ مجلد ۱۳ و شماره ۲ مجلد ۱۴ و شماره ۱ مجلد ۱۷، سه شماره ویژه ای که به این موضوع اختصاص یافتند.

Democratization in the Arab World, *Journal of Democracy*, vol.13, no.4, October 2002; What is Liberal Islam, *Journal of Democracy*, vol.14, no.2, April 2003; Getting to Arab Democracy, *Journal of Democracy*, vol.17, no.1, January 2006.

همچنین دو شماره ای که کاملاً مختص تحولات جدید در عراق بودند. یکی شماره ۳ مجلد ۱۴، ژوئیه ۲۰۰۳ و دیگری شماره ۳ مجلد ۱۶، ژوئیه ۲۰۰۶. همچنین از جمله بنگرید به مقاله‌های زیر:

R. Jahanbegloo, "Pressures from Below", *Journal of Democracy*, vol.14, no.1, January 2003; Larry Goodson, "Afghanistan's Long Road to Reconstruction", *Journal of Democracy*, vol.14, no.1, January 2003; Saad-Eddin Ebrahim, "Reviving Middle Eastern Liberalism", *Journal of Democracy*, vol.14, no.4, October 2003; Vali Nasr, "The Rise of Muslim Democracy", *Journal of Democracy*, vol.16, no.2, April 2005; Anwar Ibrahim, "Universal Values and Muslim Democracy", *Journal of Democracy*, vol.17, no.3, July 2006.

40 - Abdou Filali Ansari, "The Sources of Enlightened Muslim", *Journal of Democracy*, vol.14, no.2, April 2003.

41 - Radwan A. Massoudi, "The Silenced Majority", *Journal of Democracy*, vol.14, no.2, April 2003.

42 - Carl Gershman, "The Clash within Civilizations. On the Clash of Civilizations and the Remaking of World Order by S. Huntington", *Journal of Democracy*, vol.8, no.4, October 1997, pp. 165-70.

43 - T. Carothers, "The 'Sequencing' Fallacy", *Journal of Democracy*, vol.18, no.1, January 2007.

44 - *Ibid.*, p.12

45 - M. Plattner, "From Liberalism to liberal Democracy", *Journal of Democracy*, vol.10, no.3, July 1999.

46 - L. Diamond, "Lessons from Iraq", *Journal of Democracy*, vol.16, no.1, January 2005.

47 - F. Fukuyama, "The Imperative of State-Building", *Journal of Democracy*, vol.15, no.2, April 2004.

48 - T. Carothers, "The 'Sequencing' Fallacy", *Journal of Democracy*, *op. cit.*, p. 18.

۴۹ - "پیش از داشتن دموکراسی، داشتن یک دولت الزامی است؛ اما برای داشتن یک دولت مشروع و در نتیجه پایدار باید دموکراسی داشت." بنگرید به :

F. Fukuyama, "Stateness First", *Journal of Democracy*, vol.16, no.1, January 2005, p. 88.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی